

احتمالاً جناحی در اسرائیل باید به قدرت می‌رسید که این «مسطح‌سازی» منطقه را بپذیرد. منظور از مسطح‌سازی چیست؟ یعنی اسرائیل در طرح‌های اقتصادی – سیاسی منطقه ادغام شود و رویکرد ایدئولوژیک راست‌گرایانه افراطی خود را کنار بگذارد. در واقع، نتانیاهو مجبور به کناره‌گیری می‌شد. از سوی دیگر، ما نیز ناچار بودیم این طرح عادی‌سازی را برهم بزنیم. عملیات توفان الاقصی حالت قبل بازگشته، از این عادی‌سازی جلوگیری کنیم. ما چاره‌ای جز ورود به این نبرد نداشتیم. این جنگ به نوعی نجات منطقه بود. نتانیاهو نیز ناچار به ورود به جنگ شد؛ از یک سو، این جنگ به او تحمیل شد و از سوی دیگر، برایش ناخوشایند نبود، زیرا می‌توانست با ایدئولوژی خود همچنان در قدرت بماند اما فشارهای داخلی و خارجی بر او شدت گرفته بود؛ فشار اجتماعی از سوی مقاومت و حتی اعتراضات داخلی در اسرائیل. اگر دقت کنید، در ۲-۳ هفته پیش از جنگ با ما، اروپایی‌هایی که دیگر همپیمان کامل آمریکا نبودند – به دلیل طرح «ول آمریکا»ی ترامپ که به دنبال سازماندهی جدید منطقه برای تأمین منافع بیشتر آمریکا بود – به نتانیاهو فشار آوردند که کنار برود. این فشارها از طریق تخطئه رسانه‌ای و تظاهرات اعمال می‌شد. با این حال، ۲ سال از توفان الاقصی گذشته و این کشورها هیچ اقدامی برای جلوگیری از جنگ و کشتار در غزه نکرده‌اند. آنها تصور می‌کردند اگرچه با نتانیاهو مخالفند اما شاید با دادن فرصت، او بتواند مساله فلسطین را با قتل‌عام فیصله دهد. وقتی دیدند موفق نمی‌شود، فشارها را افزایش دادند. در این شرایط، نتانیاهو گزینه جنگ با ایران را انتخاب کرد. این انتخاب به ما فرصتی داد تا تصویری که در سال‌های پس از جنگ تعمیلی شکل گرفته بود – اینکه هیچ جنگی در کار نیست و کسی با ما دشمنی ندارد – فرو بریزد. با فروپاشی این تصویر، برخلاف تصورات موجود، مسردم با نظام همراهی کردند، زیرا در یافتند نظام، بویژه نیروهای نظامی، از آنها در برابر اسرائیل دفاع می‌کند. این همراهی در شرایطی رخ داد که صبر استراتژیک که پیش‌تر اشاره کردم، نقش مهمی ایفا کرد. در حالی که در فرآیند مذاکره با آمریکا بودیم،

اسرائیل به ما حمله کرد. این حمله مشروعیت مضاعفی به ما داد و زمینه‌ساز همراهی بیشتر مردم شد. به نظر من، این آتش‌بس، هرچند ممکن است ملاحظات نظامی داشته باشد که از آن بی‌اطلاعم و شاید نیاز به بازطراحی نظامی داشته باشیم اما از نظر سیاسی می‌تواند آسیب‌زا باشد، چرا؟ زیرا ممکن است بار دیگر مسؤولان را به این توهم سوق دهد که نیازی به سازماندهی مردم نیست و می‌توان به شرایط عادی بازگشت. این در حالی است که اسرائیل قطعاً بازخواهد گشت و دوباره سراغ ما خواهد آمد. این جنگ تمام‌شده نیست. باید از فرصت این جنگ استفاده و نیروی مردم را بار دیگر بازاریابی کرد.

■ **شما اشاره کردید که بعد از جنگ این نیرو دوباره به کار گرفته نشود؟ این خطور می‌شود این نیروی اجتماعی را هدایت کرد؟ یعنی همچنان در حالت آماده‌باش نگه داشت یا یک سمت و سوی خاصی به آن بخشید؟**

قطعاً نباید اجازه داد نیروی عظیم مردمی در فعالیت‌های بیهوده یا نمایشی تخلیه شود. برگراری تجمع، تظاهرات یا صرفاً استفاده از این نیرو در فعالیت‌های تبلیغی، رسانه‌ای و فرهنگی، به نظر من نمی‌تواند پاسخگوی عظمت ملت ایران و توانمندی‌های آن باشند. در عوض، باید از فرصت جنگ و حمایت گسترده مردم بهره برد تا الگوی اقتصادی کشور بازسازی شود. مهم‌وی تحت عنوان اقتصاد مقاومتی و تولید در ۱۰ تا ۱۵ سال اخیر مطرح شده، به دلیل سستی مسؤولان مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. همان‌طور که اشاره کردم، باوری در مردم شکل گرفته بود که نیازی به طرح مستقل اقتصادی نداریم. اکنون فرصت آن است که به ایده‌های مثلیه جهاد سازندگی، جهاد علمی و ساختارهایی که در دوره جنگ شکل گرفتند، بازگردیم. این ساختارها متأسفانه در دوره سازندگی منحل شدند، در حالی که باید حفظ می‌شدند، چرا؟ زیرا این تصور وجود داشت که این ساختارها رقیب دولت هستند اما دولت می‌توانست در آن مقطع، مردم را در ائتلافی با خود همراه کند. اکنون این فرصت وجود دارد تا بار دیگر این ائتلاف را با مردم، در حوزه‌های راهبردی‌تر از فعالیت‌های صرفاً رسانه‌ای یا تبلیغی ایجاد کنیم؛ حوزه‌هایی مانند صنعت، تولید و تأمین کالاهای اساسی. در شرایط جنگی، یکی از نیازهای اصلی کشور، تأمین کالاهای اساسی و تضمین امنیت غذایی است. این یک لایه از نیازهاست. در لایه‌ای دیگر، تقویت صنایع، از جمله صنایع نظامی و دفاعی ضروری است. ما می‌دانیم استعدادها و فناوریان بسیاری در قالب شرکت‌های دانش‌بنیان و دیگر بخش‌ها فاعلند اما نتوانستیم آنها بسیار فراتر از چیزی است که اکنون به منصف ظهور رسیده است. می‌توانیم با یک طراحی مجدد، این استعدادها و اراده‌ها را در مقیاسی بزرگ‌تر سازماندهی کنیم. این فرصتی است که نباید از دست برود. آتش‌بس کنونی ممکن است ما را به شرایط اولیه بازگرداند و این خطر وجود دارد که بار دیگر از این ظرفیت عظیم غفلت شود.

■ **در قضایای جنگ غزه شاهد ظهور و بروز انسانی بودیم که گویی مقاومت را زندگی می‌کند؛ ضمن تبیین مسأله مقاومت به ما مثابه زندگی، امکان‌ها، جامعه ایرانی برای بروز اراده‌اش را چه می‌دانید؟ آیا بازگشت به زندگی و سبک زندگی مقاوم، آن نقطه بروز اراده انسان ایرانی است؟**

مسیری که با انقلاب اسلامی آغاز کردیم، اساساً همین بود. انقلاب در جهانی که انسان به عنوان موجودی صاحب اراده، امید و آینده در حال محو شدن بود، بار دیگر انسان را زنده کرد. انقلاب اسلامی، انسان را در جهان احیا کرد و سیاست را به معنای ظهور اراده انسانی در جهان بازآفرید. این احیا به این معناست که ما باید زیست و زیست‌جهان خود را بر پایه طرحی از مقاومت و ایستادگی انسانی بنا کنیم. همان‌طور که اشاره کردم، این تجربه در میدان‌های محدودی برای ما رخ داد و در محور مقاومت نیز شکل گرفت. آنچه در فلسطین شاهد بودیم، نتیجه تعاملی بود که با ایده انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی به وجود آمد. مردم فلسطین به این نتیجه رسیدند می‌توان ایستاد. جغرافیای مقاومتی بدید آوردیم، تجلی همین تجربه ایستادگی و تجربه انسانی بود. اکنون می‌توان سخنان رهبر انقلاب را اینگونه تفسیر کرد که گرہ خوردن مقاومت با زندگی روزمره، به این معناست که فرد در زیست روزمره خود، مقاومت را جاری و ساری کند. این بخش مهم می‌تواند در طرح اقتصاد سیاسی ما متجلی شود، زیرا اقتصاد محور زندگی روزمره است. برای برپا داشتن زندگی، باید مقاومت را در طرح اقتصادی خود وارد کنیم.



گفت‌وگوی «وطن امروز» با علیرضا بلخ در باره ظهور اراده مردم ایران در جنگ ۱۲ روزه

باید زیست خود را بر پایه مقاومت بنا کنیم

جنگ ۱۲ روزه مشروعیت مضاعفی به ما داد

همکاری با چین و روسیه و حتی واداشتن آنها به حمایت از خودمان، سستی نشان دادیم. دلیل اصلی این سستی، ذهنیت حاکم بر حکمرانان ما در سال‌های پس از جنگ بود که معتقد بودند می‌توان روابط با غرب را اصلاح کرد و برای آنها سهیم شد. اگر می‌دانستیم قدرت گرفتن ایران بسادگی ممکن نیست، زیرا ایران می‌تواند قدرت خشکی را تقویت کند، درک می‌کردیم غرب، با تکیه بر مزیت دریایی و نیروی دریایی قدرتمند خود، براحتی اجازه نمی‌دهد کشوری باثبات در این منطقه حضور داشته باشد. وقتی ایران از طریق جغرافیای مقاومت به مدیترانه یا رفت، غرب احساس خطر کرد. این نخستین‌بار پس از دوره هخامنشیان بود که ایران به آب‌های مدیترانه دسترسی می‌یافت و این برای غرب دریایی خود را از این تهدید بزرگی بود، چرا؟ زیرا ایران می‌توانست مسیر دریایی خود را از این نقطه گسترش دهد. این امر می‌توانست اروپا را به سمت استقلال از آمریکا سوق دهد، چیزی که آمریکا هرگز نمی‌خواهد. سال ۲۰۰۷، در دوره احمدی‌نژاد، طرح خط لوله گاز اسلامی مطرح شد که قرار بود از طریق عراق، سوریه و لبنان به سواحل مدیترانه برسد و گاز اروپا را تأمین کند اما چه شد؟ داعش پدید آمد. داعش مساله‌ای ایدئولوژیک نبود، بلکه ابزاری بود برای جلوگیری از خروج اقتصاد سیاسی منطقه از نظم مطلوب غرب. این نظم تعمیلی، بر اساس منافع قدرت‌های غربی طراحی شده که می‌خواهند منابع انرژی و مسیرهای تجاری منطقه را تحت کنترل خود نگه دارند. هر تلاشی برای خودکفایی منطقه‌ای یا ایجاد کریدورهای تجاری مستقل که قدرت‌های شرقی را تقویت کرده و اروپا را از وابستگی به آمریکا رها کند، برای غرب خط قرمز است. داعش برای ایجاد بی‌ثباتی و جلوگیری از تشکیل بلوک قدرتمند و مستقل در منطقه شکل گرفت تا شریان‌های اقتصادی و ژئوپلیتیک همچنان در دست غرب باقی بماند و از همگرایی منطقه‌ای جلوگیری شود. به همین دلیل، این طرح‌ها باید از بین می‌رفت. جنگ اوکراین برای درگیر کردن روسیه شکل گرفت. داعش برای جلوگیری از تثبیت جغرافیای مقاومت ایجاد شد. ما از بسیاری از این چالش‌ها عبور کردیم و به اینجا رسیدیم اما این اتفاقات، بویژه در ۲ جهت، مردم ما را دچار تحقیر کرده است. مردم گمان کردند می‌توانند براحتی در نظم جهانی سهیم شوند و مسؤولان نیز همیشه فکر می‌کردند چون ما نفت داریم و دنیا به آن نیاز دارد، هیچ‌گاه جلوی ما گرفته نمی‌شود اما آمریکا به محض دسترسی به فناوری استخراج نفت و تبدیل شدن به بزرگ‌ترین صادرکننده نفت جهان، تحریم‌های ایران را آغاز کرد، چرا؟ زیرا تحریم ایران به معنای فلج کردن و خرد کردن این کشور بزرگ بود. کشوری که غرب همیشه سودای تجزیه آن را در سر داشته است.

■ **خلاف تصویری که ابتدا وجود داشت، بعد از حمله اولیه به ایران انجام شد، جامعه دچار فروپاشی نشد و برعکس، حمایت قاطعی را از اقدام نظامی نیروهای مسلح کرد؛ دلیل این امر چه بود؟ چرا هیچ تزلزل‌ی در جامعه ایرانی رخ نداد؟**

انقلاب در جهانی که انسان به عنوان موجودی صاحب اراده، امید و آینده در حال محو شدن بود، بار دیگر انسان را زنده کرد؛ انقلاب اسلامی، انسان را در جهان احیا کرد و سیاست را به معنای ظهور اراده انسانی در جهان باز آفرید. این احیا به این معناست که ما باید زیست و زیست‌جهان خود را بر پایه طرحی از مقاومت و ایستادگی انسانی بنا کنیم

باطن مردم ایران را نمی‌توان تنها از طریق نظرسنجی‌ها شناخت. باطن مردم ایران در لحظه‌های حساس و بحرانی آشکار می‌شود؛ در لحظه‌ای که مردم زیر تابوت سردار شهید قاسم سلیمانی جمع شدند یا در لحظه وقوع جنگ با اسرائیل. در این لحظات مشخص می‌شود مردم در طول این سال‌ها با نظام دشمن نبودند، بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنها فرصتی برای مشارکت در طرح و برنامه نظام پیدا نکردند

در خلال بروز جنگ تعمیلی رژیم صهیونیستی علیه ایران، شاهد رفتارهایی از جامعه ایرانی بودیم که تا پیش از این بسادگی قابل پیش‌بینی نبود. تا پیش از آن، عده‌ای از جامعه‌شناسان از فروپاشی اجتماعی می‌گفتند یا از جدایی مردم از حاکمیت حرف می‌زدند اما بروز و ظهور اراده جمعی مردم و حمایت قاطعانه از نظام و کشور در بحبوحه این جنگ، این تحلیل‌ها را مورد تردید قرار داد. در این باره با علیرضا بلخ، پژوهشگر مطالعات نظری انقلاب اسلامی و اقتصاد سیاسی گفت‌وگو کردیم. وی بر این نظر است که انقلاب اسلامی، انسان را در جهان احیا کرد و سیاست را به معنای ظهور اراده انسانی در جهان باز آفرید. این احیا به این معناست که ما باید زیست و زیست‌جهان خود را بر پایه طرحی از مقاومت و ایستادگی انسانی بنا کنیم.



عرفان خیرخواه

■ **در جنگ اخیر تعمیلی بسیاری از تحلیل‌هایی که تا پیش از این درباره جامعه ایران می‌شد، رنگ باخت؛ در ابتدا خوب است به این بپردازیم که جامعه ایران چه مسیری را طی کرد تا به جنگ ۱۲ روزه رسید و چرا واکنش مردم ایران برای عده‌ای تعجب‌برانگیز بود؟**

این جنگ بسیاری از تصورات را هم برای مردم و هم برای مسؤولان برهم زد. در سال‌های پس از جنگ تعمیلی تا امروز، این تصور شکل گرفته بود که جنگ به پایان رسیده و دیگر میدان دشمنی و نزاعی با جمهوری اسلامی وجود ندارد. این تصور – که بخشی از آن با نقش‌آفرینی خود مسؤولان ایجاد شده بود – با شرایطی همراه شد که گمان می‌کردیم دسترسی به زندگی عادی و نرمال فراهم است. این باور از مواجهه با جهان و رسانه‌های جهانی تقویت می‌شد. با گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، تصویری مطلوب از زندگی – فارغ از اینکه این مطلوبیت واقعی است یا خیر – در میان مردم شکل گرفت که گویی این نوع زندگی، سبک معمول زندگی مردم دنیاست و دسترسی به آن بسیار نزدیک است. هرچه ابزارهای ارتباطی و رسانه‌ای گسترش یافت، این تصور به ما نزدیک‌تر شد. مردم با مرور صفحات اینستاگرام یا اخبار تلگرام، به این باور رسیدند فاصله چندانی با این زندگی مطلوب ندارند. از سوی دیگر، نهادهای علمی، سیاسی و بین‌المللی که قواعد و دستورالعمل‌های جهانی را تعیین می‌کردند، به ما می‌گفتند برای رسیدن به توسعه و پیشرفت، باید مجموعه‌ای از قواعد را رعایت کنیم. این در حالی بود که تجربه انقلاب اسلامی، ما را به عنوان ملتی مستقل معرفی کرده بود که می‌خواهد روی پای خود بایستد. پیش از انقلاب، ایران در نظم جهانی پس از جنگ دوم جهانی جایگاهی نداشت و صرفاً به عنوان کشوری فروخورش و بازار مصرف کالاهای کشورهای صنعتی تعریف می‌شد. در بهترین حالت، نیروی کار ارزان‌قیمت برای مونتاژ کالاهای صنایع پایین‌دستی در نظر گرفته می‌شد اما در دانش، فناوری و حوزه‌هایی که می‌توانست جایگاه ایران را در این نظم تغییر دهد، موقعیتی نداشتیم. انقلاب اسلامی اراده جمعی مردم را شکل داد و زمینه‌ساز شد تا به آنچه نیاز داریم دست یابیم. در برخی حوزه‌ها موفق شدیم و ثمره این موفقیت‌ها را در جنگ ۱۲ روزه اخیر دیدیم. توانمندی‌های نیروهای مسلح ما نتیجه همان اراده‌ای است که طی این سال‌ها به جریان افتاد. البته در برخی حوزه‌های دیگر، این اراده آنگونه که باید سازماندهی نشد. پس از جنگ تعمیلی، این تصور پدید آمد که دیگر جنگی در کار نیست و می‌توان به شرایط عادی بازگشت، در حالی که نتوانستیم نیروی اجتماعی و سیاسی حاصل از انقلاب و دفاع مقدس را برای شرایط پس از جنگ بازسازماندهی کنیم. این نیروها تنها در بخش‌های محدودی، مانند نیروهای مسلح و صنایع دفاعی تجمع شدند که به موفقیت‌های چشمگیری منجر شد.

■ **بعد از جنگ که تقریباً با گفتمان سازندگی هم مقارن شد، در قبال آن چه نوع صورت‌بندی اجتماعی می‌توانست شکل بگیرد؟**

پس از جنگ تعمیلی، با اینکه دوره‌ای به نام سازندگی نامگذاری شد و نمی‌توان انکار کرد که دستاوردهایی در آن دوره به دست آمد، مساله این است که گفتمان اصلی و جهت‌گیری کلی دولت در آن زمان، بر این باور استوار بود که مسیر توسعه و بازگشت به زندگی نرمال، همان مسیری

